

نیم ساعته که بابام  
تو ماشینش نشسته  
با ماشین بزرگش  
کوچه تنگ و بسته  
آینه رو پاک می کنه  
شونه به مو می زنه  
ماشین ولی بیخودی  
همینجوری روشنه  
از لوله اگزوزش  
کوچه پر از دود شده  
هرچی هوای خوب بود  
یک دفعه نابود شده  
با اخم به بابا می گم  
کوچه جای ماشین نیست  
آقای بابا لطفا  
گاز نده ، اینجا نایست